

بنای زندگی بر دروغ دوام نیاورد

صدیقی

اعتماد نداشت. پدرش هر چند اوایل به او سخت می گرفت تا دست از رفتار زشتش بردارد اما او هم بعد از گذشت مدتی از او ناامید و خسته شد و او را به حال خودش رها کرد. با قطع کمک های مالی پدرش از یک طرف اجاره خانه و از طرف دیگر مخارج زندگی به مرد جوان فشار می آورد چون با دروغ های مداوم بیشتر مشتری هایش را فراری می دهد و بعد از آن کسی دیگر برای کار سراغ او نمی رود. تذکرات همسرش هم باعث جنگ و جدل روزانه بین زوج جوان می شود تا جایی که هر بار بعد از بگویموهای خسته می گوید: بعد از گرفتن مدرک سیکل درسم را رها کردم و وارد کار آزاد شدم. با این که در کارم مهارت داشتم اما با دروغ های همه به خصوص مشتریانم را کلافه می کردم و از عاقبت کارم هم ترسی نداشتم. دوستانم به خاطر همین رفتارهای ناپسندم مرا چوپان دروغگو صدا می کردند. البته زمانی که مجرد بودم باکی بابت از دست دادن مشتریانم و بیکاری نداشتم اما بعد از ازدواج کم کم دروغ هایم روی زندگی مشترکم تاثیر گذاشت تا جایی که از عهده دادن اجاره و مخارج خانه بر نمی آمدم و طبق معمول از پدرم کمک می گرفتم. همسر اوایل زندگی مشترک مان بابت دروغ گفتن هایم سخت نمی گرفت و فکر می کرد این عادت زشت با بچه دار شدن مان از سرم بیرون خواهد رفت تا الگوی بدی برای فرزندم نباشم اما این خیالی بیش نبود. هر سال که از زندگی مشترک مان می گذشت همسر ناامیدتر می شد چون قبلاً به مردم دروغ می گفتم و حالا نوبت او شده بود و او را سر کار و هر بار با دروغ های جدید روی وعده و وعیدهای قبلی ام سروپوش می گذاشتم. در اوایل زندگی مشترک دروغ های مرد جوان جواب می داد اما رفته رفته دیگر حنایش پیش دوستان و همسرش رنگی نداشت و همه از دست دروغ هایش خسته شده بودند و کسی هم به او

مشترک بر پایه دروغ است. جست و جوها تا بعد از ظهر فردای آن شب ادامه پیدا می کند تا این که با کمک پلیس پسر معلول کم شده در بهزیستی پیدا می شود. پدر فرد کم شده می گوید: به خاطر ناپدید شدن پسرم مراسم جشن به هم خورد و بعد از آن ۲۴ ساعت دلهره آور طول کشید تا پسر نوجوان مان را پیدا کنیم. او می گوید: این درس عبرت بزرگی برایم شد تا دیگر چشم از پسرم برندارم تا این گونه علاوه بر خودمان افراد فامیل را نیز در شوک فرو نبریم.

می کند. بعد از گذشت مدتی نیروهای گشت با دیدن پسر معلول به خیال این که خانواده اش او را رها کرده اند وی را به بهزیستی تحویل می دهند. خانواده فرد کم شده بعد از ناپدید شدن فرزندشان علاوه بر اطلاع به پلیس با کمک اهالی روستای محل برگزاری جشن تا صبح با احتمال سقوط فرد کم شده تمام اطراف روستای منتهی به رودخانه و باغ ها را جست و جو می کنند اما اثری از او پیدا نمی کنند. دلهره هر لحظه به خانواده پسر کم شده افزوده می شود و

حاشیه بجنورد می شوند. بعد از آغاز مراسم یک لحظه پدر خانواده از فرزند معلولش غافل و همین سرازار یک ماجرای پر تنش می شود. پسر نوجوان معلول بعد از خروج از تالار و دور شدن از محل، راهش را برای بازگشت گم می کند و بی هدف مدتی در تاریکی شب سرگردان می شود تا این که سر از جاده اصلی محور اسدلی - بجنورد در می آورد. یکی از رانندگان عبوری با دیدن وضعیت پسر نوجوان به خیال این که او گم شده است او را سوار خودرو و در هسته مر کزی بجنورد رها

ماجرای مردی که از چاله به چاه افتاد

نفسی های به شماره افتاده

گروه حوادث

درد نداشتم دوست داشتم مواد مصرف کنم تا به آرامش لحظه ای برسم، غافل از این که از چاله درآمده و به چاه افتاده ام. در مسیری قرار گرفته بودم که انتهای آن به ناگجاآباد ختم می شد. اصلاً مواد را نمی شناختم و نمی دانستم وقتی که مصرف می کنم چه آسیبی به من می زند. گرفتار جادویی شده بودم که خودم هم نمی دانستم چه عواقبی دارد. این مسیری بود که با جهالت خودم انتخاب کرده بودم؛ راهی که مرا از همه عزیزانم دور کرد. هیچ وقت فکر نمی کردم روزی من هم معتاد شوم. فکر می کردم من با دیگران فرق دارم یا تافته جدا بافته ام و این مشکل برایم به وجود نمی آید. صدای آیفون منزل که شنیده می شد می لرزیدم که میداد کسی وارد خانه شود. کسی را دوست نداشتم چون با همه فرق می کردم. تقریباً کسی نمی دانست که من مصرف کننده مواد هستم چون در خفا مصرف می کردم. دیگر نمی توانستم خوب فکر کنم یا به چیز درستی بیندیشم تا مرا به جایی برساند. حالا دیگر مصرف من ۱۰ برابر شده بود. مواد

دیگر حالت مسکن و آرام بخش برایم نداشت. احساس پوچی و بی ارزشی می کردم. نفس من مواد طلب می کرد و حرف عقل دیگر خریداری نداشت. همه را در مقابل خودم می دیدم، آن ها را گناهکار و مسئول بدبختی خودم می دانستم و از همه توقع داشتم و طلبکار بودم. این شرایط حدود ۱۰ سال ادامه داشت و مشکلات و ناهنجاری های اعتیاد را که بسیار سنگین بود با خود می کشیدم. با خیلی ها قطع رابطه کرده و تنها شده بودم. اگر کسی رنگ خانه مان را می زد به شدت می ترسیدم. صدای آیفون منزل که شنیده می شد می لرزیدم که میداد کسی وارد خانه شود. کسی را دوست نداشتم چون با همه فرق می کردم. تقریباً کسی نمی دانست که من مصرف کننده مواد هستم چون در خفا مصرف می کردم. دیگر نمی توانستم خوب فکر کنم یا به چیز درستی بیندیشم تا مرا به جایی برساند. حالا دیگر مصرف من ۱۰ برابر شده بود. مواد

نفس هایم به شماره افتاده بود. بدنم سست و بی حال شده بود و دیگر قدرتی را در وجودم احساس نمی کردم. مواد تمام وجودم را درگیر کرده بود و اگر یک شب مواد مصرف نمی کردم خوابم نمی برد. بدون مصرف مواد، توان صحبت کردن و غذا خوردن هم نداشتم. من یک مصرف کننده شده بودم؛ مصرف کننده ای که خانواده تشکیل داده بود و حتی فرزند داشت. در حالی درگیر این مسئله شده بودم که زندگی خوبی داشتم. به دلیل دردی که در بدنم داشتم و فقط با قرص های مسکن آرام می شد، به مصرف مواد مخدر گرایش پیدا کردم. چندین بار این درد را با مصرف تریاک آرام کردم به طوری که ترجیح دادم به جای خوردن دارو و تزریق آمپول، مواقعی که درد دارم کمی از آن مصرف کنم تا آرام بگیرم. این دردها ادامه داشت تا این که زمانی هم که

گم شده ای که عروسی را به هم ریخت

صدیقی

با بازیگوشی یکی از فرزندانش شب دلهره آوری را تجربه کرد. به گفته یکی از افراد مطلع، ماجرا از این قرار است که مرد روستایی که دارای یک فرزند معلول جسمی و ذهنی است به اتفاق خانواده برای شرکت در جشن عروسی راهی یک تالار در یکی از روستاهای

ماجرای عجیبی برای خانواده ای که برای شرکت در یکی از مجالس عروسی به یک تالار در روستایی در نزدیکی بجنورد رفته بودند، رقم خورد. مرد روستایی که می خواست با شرکت در جشن یکی از بستگان خاطره خوبی را برای خانواده اش رقم بزند

منتخبی از تصاویر دانش آموزان نمونه و تلاشگر		منتخبی از تصاویر دانش آموزان نمونه و تلاشگر		منتخبی از تصاویر دانش آموزان نمونه و تلاشگر	
ترم نخست سال تحصیلی ۹۸-۹۹		ترم نخست سال تحصیلی ۹۸-۹۹		ترم نخست سال تحصیلی ۹۸-۹۹	
دبستان شهدای چری فاروج		دبستان شهدای چری فاروج		دبستان شهدای چری فاروج	
فاطمه روشنی سوم	الهام آشتاب دوم	مانده عاشقی مقدم سوم	سیده سائیت سیدی سوم	فاطمه معصومه شادکام سوم	یکتا اسدی دوم
زهرا باقرزاده چهارم	امیرحسین قربان زاده سوم	امیر علی السری چهارم	امیر عباس گیانی سوم	ابوالفضل ربیانی سوم	کوثر ابیروز سوم
مهسا آشتاب چهارم	محمد امین روشنی پنجم	معصومه صادقی پنجم	مهدی برازنده پنجم	سید علیرضا سیدی پنجم	محمد حسن صادقی چهارم
غزل سیروسی ششم	مهدی امان نادی ششم	امیرحسین ربیانی ششم	یکتا رضوانی ششم	پاسن برازنده ششم	نازنین زهرا ایزدانی ششم
سپاس از مدیر آموزگار فرهیخته سرکار خانم مژگان کوهساری و تقدیر از معلمین مهربان و دلسوز خانم زهرا صولتی،خانم ام البنین قادری		با سپاس بیکران از همراهی مدیریت مدیر: جناب آقای محمد کار گذاری تقدیر از زحمات آموزگاران دلسوز و مهربان: فریده قدرتی(اول)هاجر رحمانیان(دوم) زهرا تقدیسی(سوم) نسرن شجاعی (چهارم) اعظم خسروی (پنجم) ملیحه قدری(ششم) اعضای محترم انجمن اولیاء و مربیان دبستان و همت بلند خانواده های محترم دانش آموزان نمونه		با سپاس بیکران از همراهی مدیریت مدیر: جناب آقای حسن اسفندیاری تقدیر از زحمات آموزگاران دلسوز و مهربان: خانم عزت حسین پور و خانم غلامی (چهارم) جناب آقای غلامعباس جنگجو (پنجم) خانم مریم پویان آرا، خانم رفعت یاهویی (ششم) اعضای محترم انجمن اولیاء و مربیان دبستان و همت بلند خانواده های محترم دانش آموزان نمونه	